

سرزمین عجایب

مریم شاه‌پسندی

دبیر
تحریریه

تفریح من در بچگی بازی آتاری بود و خاله بازی. آن وقتی هم که خیلی حوصله‌ام سر می‌رفت و همبازی‌هایم پایه کارتون دیدن می‌شدند، می‌رفتم سراغ دفترچه‌ی سی دی‌ها. وقت ورق زدن دفترچه که می‌رسید، ذوق عجیب و غریبی در تنم جریان پیدا می‌کرد.

سردرگمی برای انتخاب کارتون مورد علاقه‌ام و این‌که دوست دارم اینبار تکرار کدام را ببینم، شیرین‌ترین دغدغه‌ای بود که در آن سن و سال می‌توانستم تجربه کنم. هربار که یک خش پشت سی دی می‌افتاد، انگار زخم روی تن من افتاده باشد با وسواس تمیزش می‌کردم. حتی گاهی با ملایمت آنها را می‌شستم و خشک می‌کردم تا مبادا برای بار هزارم «راپونزل» را با خط و خش ببینم.

راپونزل با آن موهای بلند خوشگل و قلم جادویی‌اش رویای دست نیافتنی بچگی‌هایم بود، آنقدری که همیشه دوست داشتم قد موهایم را به اندازه راپونزل بلند کنم و هرچند وقت یکبار قلم نقاشی‌ای برمی‌داشتیم و با آرزوی جادویی شدن، روی لباس‌هایم می‌کشیدم اما هربار تلخی واقعیت کام مریم پنج ساله را تلخ می‌کرد.

این روزها که دیگر چیزی به بیست سالگی‌ام نمانده است و به عنوان دختری جوان با انواع و اقسام خودزشت‌پنداری‌ها دست و پنجه نرم می‌کنم و هر روز نسخه زیبایی جدیدی برای من و هم‌نسلی‌هایم پیچیده می‌شود، می‌فهمم که همان کارتون‌های رنگ و وارنگ و پرنسس‌های زیبا با شاهزاده‌های سوار بر اسب سفید، چه معیارهای ریز و درشتی را برای من کودک ساخته بودند.

از بیننی‌های کوچک و پوست صاف و چشم‌های درشت بگیر تا زندگی‌روایی‌ و حضور ناگهانی یک شاهزاده برای تمام کردن همه مشکلات.

شرم از بدن

آروشا شیرزاد

خوزستان



کلیدی‌تر از این که نوجوانان امروز به درجه‌ای از نارضایتی نسبت به خود رسیده‌اند که برای زیبایی بیشتر تن به تحمل همچون دردهایی می‌دهند این

است که اصلا علت این داستان چیست؟ این روزها شرم از بدن یا Body shamin یکی از مسائل مطرح در میان جوامع است.

شرم از بدن به معنای تحقیر یک فرد با نقدهای منفی و نامناسب در مورد شکل و اندازه بدن اوست. گاه این انتقادات تندوتیز از طرف دیگران، گاه از طرف رسانه و حتی خود فرد است که این امر رفته‌رفته امکان دارد منجر به آن شود که افراد کورکورانه زیر تیغ عمل‌های جراحی زیبایی بروند.

«شاید حالم را بهتر کند. شاید اگر کمی زیباتر بودم با مشکلات کمتری روبه‌رو می‌شدم؛ محبوب‌تر یا موفق‌تر، یا شاید هم قدری مورد قبول‌تر می‌شدم.» اینها از جمله دلایلی است که این روزها افراد در پاسخ به چرایی مسأله عمل‌های جراحی زیبایی آن هم در سنین پایین به شما می‌دهند.

اما کمی صبر کنید! نوجوانی مرحله‌گذار رشد و تغییرات زیستی، اجتماعی و البته

خاطرات رنگی

مریم یگانه‌فرد

رشت



«زندگی کن!» این یکی از اولین جملات مهمی بود که من از کسی شنیدم. از آن دست جمله‌هایی که تا مدت‌ها ذهنت را درگیر می‌کند؛ گوشه کتاب و دفترهایت می‌نویسی‌اش و شب‌ها قبل از خواب به آن فکر می‌کنی.

من بین این فکرها و ابهام ذهنم، زیاد به آدم‌ها توجه کردم؛ به فروشنده‌ها درازدام بازار، به دوستانم قبل و بعد از هرامتحان، به خانواده‌ام در روز تولدشان و به خودم در تک‌تک این روزها و موقعیت‌ها.

در انیمیشن اینساید اوت که داستانش باعث می‌شود از کودک ۸-۷ ساله تا سنین بالاتر دوستش

پرونده

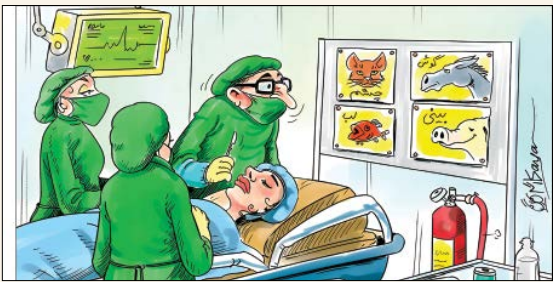
گپ و گفت

فلم‌رو

یادداشت

بسم‌ا...

نوجوان‌ره



روان‌شناختی انسان میان کودکی و جوانی است. حقیقت این است که در این زمان بدن و چهره به‌طور کامل سر و شکل نگرفته‌اند؛ علاوه بر آن نیز افراد هنوز به بلوغ روانی لازم و کافی نرسیده‌اند و چه بسا بعدها از تصمیم خود پشیمان شوند. اگر نمی‌توان اثبات کرد که نتیجه این عمل‌ها برای فرد مثبت است پس چه بهتر که قدری دست نگه دارند؛ حداقل تا رسیدن به دهه ۲۰ سالگی و مواجهه با پختگی چهره و داشتن توانایی تصمیم‌گیری بالغانه. قرار بر آن نیست که تک‌تک اجزای وجود خود را دوست داشته باشیم اما چه زیبا می‌شود اگر بتوانیم خودمان را بپذیریم.



داشته باشند، شاهد شخصیتی به اسم رایلی و احساساتش هستیم؛ احساساتی که هرکدام رنگ ویژه خودشان را دارند و روی خاطرات اصلی هم اثر می‌گذارند. بعضی از خاطرات به رنگ غم هستند و بعضی دیگر به رنگ شادی و ترس و باقی احساسات. داستانی که ما در آن، با پذیرش احساسات مختلف‌مان مواجهیم.

درست و غلط بودنش را نمی‌دانم اما بخشی از در لحظه زندگی کردن که باعث می‌شود فقط نفس نکشیم و روزهای‌مان را درست بگذرانیم، برای من مساوی است با پذیرش احساسات و خواسته‌ها و اهمیت دادن به آنها؛ این‌که چیزهایی که باعث شادی و ناراحتی‌مان می‌شوند را نادیده نگیریم.

این فکر زمانی در ذهنم پررنگ شد که تتوی کوچکی روی مچ دستم زدم. کاری که من را ناگاه‌های متعجب

اطرافیان و این سؤال که: «نمی‌ترسی وقتی بزرگ شدی پشیمون بشی؟» مواجه کرد.

من جوابی به آنها نمی‌دادم. مطمئن نبودم پشیمان می‌شوم یا نه اما این را می‌دانم که رنگ این اتفاق، برای من تاابد طلایی (رنگ احساس شادی) می‌ماند، این‌که به لحظه‌ام توجه کردم و توانستم زندگی کنم.

بلوغ زودرس

این‌که امروزه و در این عصر، هنجارهای اجتماعی که در قدرمطلق ارتباط به دین یا عقاید قرار گرفته باشد، بسیار دیده می‌شود.

همان‌طور که میانگین سنی برای انجام چند سری از کارهای زیبایی یا ...، پایین آمده و در اوایل نوجوانی تخمین زده شده نشانه خوبی برای روحیه آن ملت نیست. کمبود توجه کافی به نوجوانان یا ترویج سبک زندگی‌های بی‌خردانه می‌توانند از عوامل مهم تلقی شوند.

چهره‌های دوست‌نداشتنی برای صاحب آن، ریشه‌ای کرم‌خورده در باورهای خودتخریبی است و در این حال و هوا، داشتن خواهان مهم‌تر است یا ارتقای احساس ارزشمندی؟ البته که نکته مهم، عمق «کویدین و از نو ساختن» هاست. این ولوله بی‌پایان احتیاج به یک پاک‌کن موثق دارد و له کردن ملاک‌های اشتباه زیبایی!

پریا فرجی

تهران



تردد در خیابان‌ها و روزانه سپردن خود به چاله چوله‌های بهار، پیامدهای گوناگونی دارد. البته قبل از آن یک لیست کامل آمادگی روحی را باید پر کرده باشید؛ چرا که شهر مالا مال از جابه‌جایی‌های فرهنگی است؛ هم در جنبه‌های مثبت و هم در جنبه‌های منفی.

از دیدگاه روانشناسانه، انسان در پی معنا باید در هر سن و جایگاه، رفتار مناسب را ارائه دهد. مهم‌ترین سؤالی که به رفتار در خلاف این شرایط برای هرکس پیش می‌آید، در این باب است که لذت دست‌نیافتنی‌ای وجود نخواهد داشت. تجربه جدیدی نیست که برای آن ذوق به خرج دهی یا در پی برنامه‌ریزی برای تحقق یافتنش به تقلا بیفتی.

وه وه که شمایلِت چه نیکوست

عارفه مهرابی

خمینی‌شهر



ما داندما درگیر دگرگونی سیمای معشوق هستیم. همان‌طور که قبل از ما بودند، مثلاً آقای سعدی و آن یار که سحر است

کمان ابروانش و نهایت تغییرش به کمی سرخاب سفیداب آن هم به سلیقه مشاطه‌گر یا همان میک‌آپ آرتیست خودمان برمی‌گردد؛ برای آقای سعدی مجموعه زیبایی است. نه تنها زیبا که همین سرخی روی گونه عامل تغییر به حساب می‌آید و احتمالاً لازم است برایش بیتی، غزلی، چیزی سرود. آقای سعدی خبر نداشت بعدها میک‌آپ آرتیست‌های زمان ما با کانتور و کانسیلر و پزشکان زیبایی با تیغ جراحی چنان معشوق را دگرگون می‌کنند که دیگر غزل جوابگو نیست و احتمالاً باید مثنوی سرود. در این‌که همه آدم‌ها زیبایی را دوست دارند شکی نیست. چه کسی بدش می‌آید بدون هیچ عمل زیبایی یک دماغ صاف عروسکی داشته باشد؟! هیچ کس. شاید اگر در قرن هفت هجری در همسایگی آقای سعدی زندگی می‌کردیم جواب‌های متفاوتی می‌شنیدیم اما دنیای ما با ملاک‌های خاصی از زیبایی گره خورده.

همه ما زیبایی را دوست داریم. البته بد هم نیست ولی ما از روزهایی که خال بالا و پایین لب، دماغ شاید قوس‌دار و زلف آشفته نماد زیبایی بود به فرمول بک‌ش و قشنگ‌کن رسیده‌ایم. یک فرآیند پیچیده و پرهزینه برای خوشگلاسیون.

برای ما که چشم‌مان به زاویه فک عادت کرده، عجیب است اما یک روزهایی همین غبغب که دنبال نیست و نابود کردنش هستیم ملاک



زیبایی بوده. آن قدر زیبا و پراهمیت که جناب حافظ می‌گوید: ببوس غبغب ساقی به نغمه نی و عود و واقعیت تلخ همین است. ما با ملاک‌هایی سروکار داریم که با سرعت برق و باد تغییر می‌کند و اگر باد ما را با خودش ببرد شاید اصلاً معنای زیبایی معلوم‌مان نشود.

بعضی از روان‌شناسان معتقدند بین نیاز ما به زیبایی و نیاز به محبوبیت و توجه یک رابطه و پیوند عمیق وجود دارد. هرچه زیباتر محبوب‌تر و هرچه محبوب‌تر به مرور زمان زیباتر. هرچند که من به پیروی از حافظ می‌گویم: بس نکته غیر حسن ببیاید که تا کسی، مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود.

در پایان هم امیدوارم که بعضی دوستان در این روند مبتلا به خلاقیت‌های عجیب و غریب یا بیش از اندازه نشوند که تشخیص‌شان برای ما‌هایی که سال تا ماه به مهمانی نمی‌رویم سخت می‌شود. همش باید پیرسیم فلانی همان فلانی است؟ چرا چشم‌هاش آبی شده؟!

دل‌فریبان نباتی همه زیور بستند دلبر ماست که با حسن خداداد آمد